

یک سوال:

انسان تر می شویم یا وحشی تر؟

امروز هنوز هم اجتماعی عظیم از انسان ها با مسایل عمیق و سنگین حیاتی در جوامع خود روبرو اند و به بسیار سادگی والاترین منظومه اخلاقی و حیثیت و حرمت انسانی پیرامون آنها و پیش چشمان حیرت زده شان در مرداب جهل و نادانی و وحشیگری غرق میگردد. گویی جامعه انسانی به بزرگترین مسلخ انسانی مبدل گردیده است. توحش بیرقیب که میلیون ها انسان را بیرحمانه با انتحار، انفجار، قتل و کشتار دسته جمعی، تیرباران و قطع اعضای بدن مسخ و نابود میسازد و جایگاه انسان و آزادی و حیثیت و حتی معنی و تعریف آن را به بن بست کشانیده است.

مسئله خیلی مهم این است که ما با یک عده مسایل و اخلاقیات مرجع به عنوان فرهنگ و مذهب از قبل پذیرفته شده زندگی و رفتار میکنیم. اما غافل از آن استیم که امروز در جوامع ما اخلاقیات و فرهنگ و مذهب در دست کسانی میباشد که بنا به غرایز و شهوات خود از آن استفاده میکنند. اصلاً افسار اخلاقیات تا به امروز بدست دو گروه بوده است:

یک: مذهبیون که دید و باور و اخلاقیات دیگران را مطابق آنچه خودشان میخواستند فورم و حتی تغییر میدادند و دستور هاشان ظاهراً بدون هیچ کراهت برای مردم قابل پذیرش بوده است. در این جا میزان اخلاقیات جوامع را تا جایی پی گیری میکنم.

این مسئله را اکنون میدانیم که ما از کجا این مفکورها را برای خویش بوجود آورده ایم. به سخنی از دکتر هلا کویی: "هرگاه افراد مسأله را نمی توانند حل کنند از نادانی و ناتوانی، آن را به قضا و قدر، سرنوشت، شیطان و دیگران نسبت می دهند..." از اینجا است که دید های تیکه داران مذاهب بیشتر بر پایه ترس و وحشت و نادانی و ناتوانی مردمان در حل مسأله هاشان استوار بوده است.

انسانها در طول تاریخ از سه ناحیه وحشت بزرگ داشتند که باعث تولید اوهام و باور ها به شیوه خرافات پرستی و عقیده های بی اساس گردید. اولاً ترس از طبیعت به این گمان که گنجهکاری انسان دلیل برای قهر خدا به شکل فجایع طبیعی باشد.

دوم؛ ترس از اینکه مبدا انسان؛ یک موجود رها شده و مورد تعقیب باشد تا مثل دزد با پشتاره دستگیر و به مجازات برسد. برای انسان جاهل که این ترس را داشت هیچ معلوم هم نبود که چه عمل و نیت گناه و جرم است و چه؛ نیست. همین بود که او تدبیر هایی مثل خون ریختن و قربانی کردن به نام قدرت تعقیب کننده و غضبناک بر خودش را به وجود آورد که رفته رفته رسم و عنعنه جاودانی به نظر آمده تقلید شده رفت. بلی خون ریختن و کشتن اولاده و هم نوع خود برای کسب صواب و رسیدن به جایگاه آرام ابدی.

و ترس سوم بشر؛ ترس از گرسنه ماندن و از گرسنه گی و احتیاج مردن و خوار و ذلیل شدن است. این ترس را آدم های وحشی اولیه آنقدر ها با زراعت و پرورش دام ها و حتی جمع آوری نعمت های تیار در طبیعت کاهش نمیدادند، صنعت و دیگر کسب و کار و هنر که اصلاً نبود؛ بلکه به طور یک قاعده با غارت و چپاول مال و ناموس و تجاوز به حریم و آزادی انسان ها عمل میکردند. زیاد ترین مذاهب برای توجیه همین وحشیگری به وجود آمدند که غارتگری همراه با قتل و کشتار دیگران را به عنوان هدیه خدا برای خویش بدانند و با دادن مثلاً 5 یک یا 10 یک یا 40 یک آن به نمایندگان خدا آنرا پاکیزه و حلال خود بگردانند.

حالا هم روش و منش قدرت ها و کشور های غارتگر که داد از دموکراسی و حقوق بشر هم میزنند؛ با تفاوت های شکلی عین همان روش وحشیان اولیه است. چنانچه تاریخ استعمار؛ تکرار همان تاریخ وحشیان غارتگر بی دم و یال میباشد.

ظاهراً در هیچ دین و مذهب برای ظلم و زور بر مردمان تاکید نشده است. و در هیچ تعلیم گفته نشده است، که باید سلاح هایی تا حد بمب اتم ساخت و میلیون ها انسان را به نابودی کشانید. مگر امروز حتی بدتر از گذشته ها با کمال تاسف باورهای خرافاتی به نوع خیلی دهشتناک رو به توسعه میباشد. جنگ های خونین که میلیون ها کودک و جوان و مسن جامعه قربانی به نام جهاد یعنی به نام دین و به نام خدا میشود؛ هر روز ابعاد تازه تر می یابد و سرزمین ها و مردمان بیشتر را به کام میکشد.

در واقع هدف بانیان مذاهب این بوده است که ما میتوانم در بدل یک سلسله باور ها و مناسک و قربانی ها و پرستش ها خوب و بهتر زندگی کنیم و آن 3 ترس و وحشت که داریم نابودمان نسازد. مگر تعلیماتی که مقلدان از آن پیروی میکنند؛ همان است که علامه اقبال میگوید:

زما بر زاهد و ملا؛ سلامی === که پیغام خدا دادند ما را
ولی تأویل شان در حیرت انداخت === خدا و جبرئیل و مصطفی را

سوریه: شامل دیار اسلام و یکی از کشور های اسلامی میباشد، مگر جهاد سوریه تصویر جدید از اسلام رقم زده؛ از جمله صدور فتوای «جهاد نکاح» مسئله بی پیشینه در تاریخ اسلام است که هزاران دختر و زن جوان از کشورهای مسلمان نشین را برای این حکم با جبر و اغوا و فریب به سوریه میکشانند و مورد بهره کشی جنسی قرار داده تفاله میکنند.

نتیجه عمل چهره زشت و نفرت انگیز از اسلام به دنیا نشان دادن است و اینکه عاقبت آن چه میشود معلوم نیست. ترویج سریع این افکار وحشیانه همراه با خشونت علیه زنان و دختران در کشور های اسلامی که در تمام طول تاریخ با شدت یا ضعف ادامه داشته تا آن جا که دختران با پدیده فوق وحشیانه و وحشتناک ختنه روبرو بوده اند؛ اسلامیت را خیلی ها غیر قابل دفاع میسازد. همین اکنون عنوان درشت اکثر رسانه هاست که سی میلیون از دختران در معرض ختنه قرار دارند.

در نتیجه تحقیق سازمان ملل بیش از 135 میلیون دختر و زن ختنه شده اند که در کشور هایی ساکن اند که بیشتر شان با این عمل رسماً و قانوناً مخالف اند و شامل 29 کشور افریقایی و خاور میانه است.

افغانستان ما؛ از کشور های رتبه اول است که پدیده خشونت علیه زنان در آن بیداد میکند و فرهنگ خشونت پروری از کوه های هندوکش و سلیمان هم در آن قوی تر و سخت جانتر است که یک فاجعه بزرگ بر سرنوشت بانوان این جامعه میبازد.

هنوز هم دختران به حیث کالا و برده بفروش میرسند. مهر؛ اجوره و اجاره بها معنا دارد؛ هدف از آن هیچ چیز غیر از خرید یک زن نیست اما؛ نظر به عرف هر خانواده و قوم و قبیله تا جایی یک زمینه را بری ارتباط قانونی و مالی میان زوج ها بوجود میاورد. ولی در واقع اصل مسئله خرید و فروش میبازد.

در حالیکه حرمت انسانی ما 99 درصد در انسان بودن ما میبازد نه در مال و مواشی بودن ولی زین و یراق زیبا داشتن. انسان بودن و حرمت انسانی هیچ ربطی به مذهب، نژاد و زن و مرد بودن ندارد. پس میتوانیم درجه انسان بودن مردم یک جامعه را توسط سنجس معنا و هدف و نتیجه آداب و رسوم و مناسک معمول آن اندازه گیری نمائیم، اینکه نیمه اعضای جامعه به بردگی میروند و برده فروشی میشود از دل تاریک تاریخ دوران وحشیت بشر بیرون گردیده است. همین مسایل باعث آن گردیده؛ که ما تجاوزگر بر حریم خویش و دیگران باشیم و بر واقعیات ظالمانه تاریخ چنین حیثیت تقدس را بگذاریم.

ظاهراً زنان شوهر دار در سایر مناطق افغانستان خرید و فروش علنی نمیشود؛ ولی در مشرقی و منطقه شینواری ما و آن سوی خط دیورند بابا؛ مردمانی همراه با این رسم و عنعنه معلوم نیست از کدام گورستان کدام عصر و هزاره حشر شده اند. شوهر اگر دلش الاغ خواست؛ هم زنش را برای معامله تیار دارد. خدایا! نمی بینی چه مقدساتی داریم و برایش چه جهاد هایی میکنیم! گروه دوم سررشته داران اخلاقیات:

سیاسیون خصوصاً در جوامع سکولارند که جدایی دین را از حکومت پذیرفته اند که پیشینه آن به دوره رنسانس و بعد به عصر روشنگری میرسد.

اخلاق سکولاری مبنی بر رفتار شخص میبازد. در این منش هیچ شخص حق اظهار نظر در مورد دیگری را ندارد هرکسی مسئول کار خویش میبازد. و در مقابل کار و عقیده دیگری حتی نزدیکترین کسان احساس گناه و مسئولیتی موجود نمیبازد.

یک مسئله مهم اینکه سکولاریزم تاکید بر این دارد که عقل اصل بنیادین بشر و مرجع ارزش های اخلاقی اوست. اینگونه سکولاریسم اخلاق را مولود عقل بشر میداند. اما در مبانی دینی، دین اساساً بنیادگذار اخلاق میبازد.

و تلاش اساسی این گروه اخیر بیشتر بر کشف و شناخت حقوق انسانی به اتکای تحقیق و تجربه و آزمون و خطا متوجه میبازد،

اینجا حق و امتیاز اراده و اختیار انسانی که مذاهب هم آنرا قبول دارند؛ روش ها و عادات و رسوم جاودانی و مقدس را نفی مینماید به همین خاطر آزادی عقیده و دین و مذهب و اندیشه و بیان اصل مرکزی و اساسی آن است. همه آزاد اند عقیده و دین و مذهب و اندیشه خود را داشته باشند و مطابق قانون آنها را بیان کنند ولی حق ندارند آنها را به زور بر کسی تحمیل نمایند. این اساسی ترین صورت تاکید بر حقوق بشر میبازد.

در همچو جوامع انسانها با مسایل ضد اخلاقی و ضد انسانی کمتر روبرو اند. هرگاه اخلاق را به حیث یک سیستم ارزشی بدانیم و قابل اندازه گیری؛ پس آنجا ست که میتوان دانست اصول و امور

اخلاقی در جوامعی رشد بیشتر داشته است که سطح اقتصاد و فرهنگ و سواد و دانش در آن بالا رفته و این جوامع توانسته اند خود را از دوران وحشیت انسان هرچه بیشتر دور سازند. با این هم آزادی فردی و شهروندی و نگاه برابری همه انسانها با حقوق مساوی بشری هنوز مشکلات و چالش های زیادی در مرحله عمل و تطبیق دارد ولی تمام آنها نمیتواند این حقیقت را نفی کند که بینش سکولار؛ درست ترین بینش بوده و آینده انسانیت به آن تعلق دارد نه بینش هایی که بالاخره به قسمی از اقسام ته مانده و ادامه روش ها و رفتار های دوران های بدویت و وحشیت و چپاولگری های مقدس است.